

دین و قانونگذاری در افغانستان

عبدالحمید سلیمی

چکیده

بحث دین و قانونگذاری در افغانستان همواره از مباحث چالش برانگیز بوده است. در رویارویی مداوم دوج اسلام خواهی و تجدید گرایی از نوع غربی و یا کمونیستی آن، در این کشور اسلام گرایان تاحدودی توفیق داشته اند. با تصویب قانون اساسی افغانستان (۱۳۸۲) و فراهم آمدن فرصت، این موضوع اهمیت و حساسیت ویژه ای یافته است. بر اسلام گرایان است که توانایی اسلام را در عرصه قانونگذاری، به منصفه ظهور برسانند. اسلام در پرتو ساز و کار اجتهاد اصیل، می تواند همه رفتارها و فعالیت های اجتماعی انسان را در راستای نیل به تکامل نهایی و تأمین سعادت ابدی او قانونمند سازد. احکام اسلام همه ابعاد زندگی مادی و معنوی انسان را پوشش می دهد، رکود و ایستایی در آن راه ندارد. چرا که این دین آسمانی با هماهنگ ساختن دو مقوله ابدیت و تغییر قادر است در برابر مقتضیات زمان پاسخگو باشد؛ این است رمز ماندگاری و توانایی اسلام: «فأقم وجهك للدين حنيفا فطره الله فطرا للناس علیها لا تبدل لخلق الله ذلك الدين القيم و لكن اکثر الناس لا یعلمون» (روم/۳۰)

واژگان کلیدی: افغانستان، دین، قانون، اجتهاد، منطقه الفراغ

مقدمه

ایام می گذرد و قرن ها سپری می گردد، اما وقایع ماندگار در آئینه تاریخ تجلی یافته و ماندگار می گردد. میان حوادث و پدیده های تاریخی رابطه استواری وجود دارد که آن ها را در یک سیر تاریخی متوازن بهم دیگر متصل می سازد. این رابطه بسان موجی است که در گذرگاه زمان و مکان حوادث را بهم نزدیک ساخته و گذشته را با آینده پیوند می زند.

یکی از حقایق ثابت تاریخ، تغییر پذیری پدیده های اجتماعی در بستر زمان و مکان است. قانون نیز از مظاهر حیات اجتماعی انسان به شمار آمده و از تحول زمان و مکان متأثر می شود. قانونی که بتواند همگام با مقتضیات زمان اثر گذار باشد، بهترین قانون خواهد بود.

افغانستان همانند دیگر جوامع انسانی، در طول تاریخ، فراز و نشیب های فراوانی به خود دیده و تحولات گوناگونی را پشت سر گذاشته است. بدون شك از مهم ترین وقایع تاریخی این کشور، گرویدن مردم آن به دین مقدس اسلام است. از آن زمان، افغانستان به عنوان بخشی از جغرافیای جهان اسلام افتخارات زیادی را در تاریخ به ثبت رسانیده است. مبارزه رهایی بخش ملت مومن و مقاوم افغانستان در برابر تجاوز گران خارجی و استبداد داخلی در دوران معاصر از آن جمله است. جهادی که نه تنها افسانه

شکست ناپذیری شوروی (سابق) را باطل ساخت، بلکه چنان تغییرات ژرفی در جغرافیای سیاسی جهان و به ویژه افکار عمومی‌قطب شرق و اروپای شرقی ایجاد کرد، که ثمره آن آزادی جمهوری‌های تحت سلطه شوروی و فروپاشی دنیای کمونیسم بود. جهاد و مقاومت مردم افغانستان این حقیقت را اثبات کرد که یک کشوری متعلق به اسلام می‌تواند کمونیست نباشد. مردم ما این همه عزت را وام دار اسلام و جهاد اسلامی‌اند.

اینک کشور ما لحظات حساس و سرنوشت‌ساز را سپری می‌نماید. بازسازی مملکت در ابعاد گوناگون، از جمله در عرصه قانون‌گذاری مطرح است. این مساله، بخصوص پس از تصویب قانون اساسی جدید، در محافل علمی-سیاسی توسط متفکران و اندیشمندان وطن به طور جدی مورد بحث و کنکاش قرار می‌گیرد.

پرسش‌های متعددی در اذهان عامه و خاصه مطرح است: سابقه و سیر قانون‌گذاری در افغانستان چگونه بوده است؟ دین و قانون چه رابطه‌ای دارند؟ برای جامعه‌ای که ۹۹٪ جمعیت آن را مسلمانان تشکیل می‌دهند، چه قانونی کار آمد است؟ کدام قانون می‌تواند سعادت دنیوی و اخروی آن‌ها را تامین نماید؟ نگاه دین به قانون‌گذاری چگونه است؟ آیا اسلام می‌تواند در عرصه قانون‌گذاری پاسخگویی نیازهای افغانستان معاصر باشد؟

اهتمام نوشتار حاضر در راستای پاسخگویی به پرسش‌های فوق، آن است که نظر واقعی اسلام را برای خودی و بیگانه، به مقتضای حقیقت تبیین نماید، نگرانی‌ها و ندانم‌کاری‌ها و تشویش‌هایی را که احیاناً از سوی بعضی، در جامعه مطرح می‌شود، مرتفع سازد.

فرضیه‌های بحث

اصول و پیش‌فرض‌های پژوهش عبارتند از:

اجتماعی و مدنی بودن انسان

انسان موجودی اجتماعی است، خداوند عشق به زندگی جمعی را در نهاد بشر قرار داد تا او را از این طریق به اهداف والاتری رهنمون سازد. زیرا در اثر تفاهم عقل‌ها و تضارب اندیشه‌ها و تجربیات در بستر اجتماع است که زمینه حرکت تکاملی بشر در ابعاد گوناگون مادی و معنوی آن فراهم می‌آید.

نیاز بشر به قانون

بدون شك مطلوبیت زندگی اجتماعی در صورتی است که رفتار اعضای آن قانونمند شود. یعنی جامعه در فرضی می‌تواند سیر تکاملی خود را با موفقیت طی کند که حقوق و تکالیف اعضای آن به خوبی معین گردد. از این منظر، قانون خود هدف نیست، بلکه وسیله نیل به آرمان‌ها (تامین نظم و امنیت، ایجاد عدالت و فراهم سازی زمینه تکامل انسان) است.

استناد قانون به خداوند

در اسلام حاکمیت اصلی از آن خداوند است. اومنشأ همه حاکمیت ها و قدرت ها ست. هیچ کسی دیگری جز در چارچوبی که خداوند تعیین فرموده است حق حاکمیت ندارد: ان الحكم الا لله امران لا تعبدوا الا اياه ذلك الدين القيم ولكن اكثر الناس لا يعلمون (یوسف (۱۲) / ۴۰)

عدم صلاحیت بشر برای قانونگذاری

بشر حق قانونگذاری ندارد، مگر در قلمرو موضوعاتی که خداوند درباره آن حکم خاصی معین نکرده و تعیین تکلیف (کشف قانون) را به خود انسان واگذار کرده است (منطقه الفراغ یا میدان آزاد حقوقی). در این حوزه شورای قانونگذاری می‌تواند مطابق با اصول کلی شریعت و بر اساس مصالح عمومی جامعه قانون وضع کند: چنانکه فرمود: «علینا القاء الاصول وعلیکم التفریح».^[۱]

اسلامی بودن افغانستان

افغانستان يك کشور اسلامی است، ۹۹ درصد جمعیت آن را مسلمانان تشکیل می‌دهند، قانون مناسب برای چنین جامعه ای قانون اسلامی است.

باتوجه به پیش فرض‌های مزبور نخست به سابقه و سیر قانونگذاری در افغانستان اشاره می‌کنیم. سپس رابطه دین و قانون و قانونگذاری از منظر دین را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم.

پیشینه قانونگذاری در افغانستان

در افغانستان به دلایل شرایط و اوضاع خاص سیاسی، در اکثر زمینه ها هنوز قوانین موضوعه وجود ندارد. نظام حقوقی این کشور، برغم سلطه اقتدار سیاسی – قضایی بیگانه در سایر کشورها، تاکنون حالت بومی خود را حفظ کرده است. شریعت از منابع اصلی قانونگذاری به شمار می‌رود. فتاوی عالمگیری یا هندیه» که توسط «محمد اورنگ زیب بهادر عالمگیر» در سده یازدهم هجری، برابر با سده هفتم میلادی و «مجله الاحکام العدلیه» (book of Legal provision) قانون مدنی امپراتوری عثمانی، که طی سال های (۱۲۸۵-۱۲۹۳ ش) برابر با (۱۸۶۹-۱۸۷۶ م) توسط «انجمن مجله» متشکل از هفت حقوقدان بر اساس فقه حنفی تدوین گردیده است؛^[۲] از منابع قانونگذاری افغانستان است.

قوانین غیر دینی، در این کشور به طور گسترده انتشار نیافته است. هر چند با همکاری بیگانگان (غربیان)، و کشورهای مصر و ترکیه قوانینی به صورت پیشنهادی مطرح گردیده است، اما مقبولیت پیدا نکرده اند. خلاصه بخش عمده ای از قوانین افغانستان چیزی جز برگردان شریعت اسلامی بر مبنای فقه حنفی نیست. در مواردی هم که قوانین بیگانه مورد استفاده قرار گرفته، اغلب به صورت قرینه و زمینه افغانی در آمده و حالت بومی پیدا کرده است.

از این حیث، که سیستم حقوقی افغانستان تا حدودی از تاثیر و نفوذ بیگانگان در امان مانده

است شبیه سیستم حقوقی «یمن» است. بدین ترتیب سیستم حقوقی افغانستان یک بستر مناسب و بی نظیری را برای مطالعه رشد بومی نظام حقوقی اسلام در دوران معاصر فراهم کرده است.

نخستین قانون اساسی رسمی افغانستان در سال (۱۳۰۱ ش / ۱۹۲۳ م) در زمان حکومت امان الله به تصویب رسید. از آن زمان تاکنون، شش قانون اساسی دیگر به تبع تغییر حاکمیت تصویب و ملغی گردیده است. قانون اساسی نادرخان (۱۳۰۹ ش)، قانون اساسی ظاهرشاه (۱۳۴۳ ش)، قانون اساسی داود خان (۱۳۵۵ ش) اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان (۱۳۵۹)، قانون اساسی نجیب الله (۱۳۶۶ ش) و قانون اساسی افغانستان (۲۲ قوس الی ۱۴ جدي ۱۳۸۲ ش)، نکته حایز اهمیت این است که در اغلب این قوانین ضمن تاکید بر رسمیت اسلام، قانون مناقض با اسلام فاقد اعتبار تلقی شده است.

قوانین عادی کشور در مقایسه با دیگر سیستم های حقوقی خاورمیانه، از لحاظ کمی و کیفی محدود است در عصر حکومت امانی، حدود پنجاه قانون در ارتباط با موضوعات گوناگون وضع و به تصویب رسیده است. تهیه و تصویب این مجموعه قوانین در افغانستان آنروز، که کارشناس حقوق و قانون محدود بوده، کاری فوق العاده است. در این اقدام جمال پاشاه رهبر حزب اتحاد و ترقی ترکیه و یک کارشناس ترک به نام «بدری بیگ» کمک کردند. نامبرده در اغلب موارد، قوانین دولت عثمانی را برای اداره امور افغانستان تلخیص و به شکل قانون مدون ملی ارائه کرد؛ تعدادی از روشنفکران افغانستانی وی را در این امر مهم یاری رسانند.^[۳]

بر اساس مدارک قابل دسترسی، اصولنامه تجارت مشتمل بر ۹۴۵ ماده در بیست و یکم قوس ۱۳۳۴ ش برابر با بیستم ربیع الثاني ۱۳۷۵ ق. به تصویب رسید که تاکنون لازم الاجرا است. اصول اجرائات محاکمات حقوقی عدلی در اول جدي ۱۳۲۷ ش؛ اصولنامه اداری محاکم عدلی در بیستم میزان ۱۳۳۸ ش به تصویب رسید. در سال ۱۳۶۹ ش با تصویب قانون اصول محاکمات مدنی جمهوری افغانستان، دو قانون مزبور ملغی اعلام گردید.

قانون اصول محاکمات تجارتي طی ۲۲۴ ماده در دهم جدي ۱۳۴۳ ش / هفدهم شعبان ۱۳۸۳ ق. وضع و تصویب گردید. حقوق زناشویی در سال ۱۳۵۰ ش / ۱۹۷۱ م بارویکرد سکولاریستی مورد تصویب قرار گرفت؛ هرچند به ظاهر از اصول حقوق اسلامی تبعیت می کرد.

قانون مدنی افغانستان در طی چهار کتاب مشتمل بر ۲۴۱۶ ماده در سال ۱۳۵۵ تصویب گردید. بر اساس ماده ۲۴۱۶ این قانون، حقوق زناشویی مصوب ۱۳۵۰ ملغی اعلام شد.

در باره حقوق کیفری، قانونی با عنوان «امانیه» به زبان فارسی توسط هیأتی در عصر امان الله تالیف گردید لکن مقررات صریح کیفری در آن وجود نداشت. قانون جزایی که هنوز لازم الاجرا است در تاریخ ۱۳۵۵/۶/۳۰ ش مشتمل بر ۵۲۳ ماده مورد تصویب قرار گرفت.

با این وجود مکتب حنفی از شریعت اسلامی به عنوان منبع اصلی حقوق ماهوی، در این زمینه رسمیت داشت، در مواردی که قوانین موضوعه دولتی وجود نداشت، حل و فصل دعوی بر مبنای احکام فقه حنفی انجام می‌گرفت. فقه کیفری اسلام با ویژگیهایی که دارد، یک سیستم کیفری بی‌همتایی به نظر می‌رسد. احکام جزایی که در فقه اسلامی وجود دارد اگر تدوین شود می‌تواند به خوبی پاسخگوی نیازهای معاصر جهان اسلام باشد. چنانکه در ایران این اقدام صورت گرفته است.^{[۴]iv}

حقوق خانواده، حقوق اموال غیر منقول و حقوق قرار دادها، تاکنون تحت تاثیر قانون سکولار قرار نگرفته است.

افغانستان، کشوری است که سالیان متمادی نه فقط از نبود قانون، بلکه از عدم اجرای صحیح قانون نیز در رنج بوده است. این وضعیت نابسامان در طی سه دهه جنگ و بحران فراگیر، آشفته تر از گذشته پدیدار گشته است.

نکته‌ی شایان توجه است این است که در افغانستان همانند دیگر کشورهای اسلامی دو موج اسلام‌گرایی و تجدد خواهی از نوع غربی و یا کمونیستی در عرصه قانونگذاری همواره در گیر بوده است. پیش از روی کار آمدن حکومت دست نشانده شوروی (سابق) در سال ۱۳۵۷ ش، قانون کیفری به سبک و الگوی غربی جایگزین شریعت اسلامی گردید. اهتمام حکومت کمونیستی نیز توسعه سیستم حقوقی سوسیالیستی در افغانستان بود، اما گذشت زمان اثبات کرد که طرح سوسیالیستی همانند الگوهای غربی در یک کشور اسلامی کار آمد نیست. در این رویارویی اسلام‌گرایان تا حدودی موفق ظاهر شدند. این واقعیت هر چند که در اغلب قوانین اساسی کشور مورد تاکید واقع شده است، اما در قانون اساسی مصوب ۱۳۸۲ تجلی بیش تری یافته است: افغانستان دولت جمهوری اسلامی است.^{[۵]v} دین دولت جمهوری اسلامی افغانستان، دین مقدس اسلام باشد.^{[۶]vi} در افغانستان هیچ قانونی نمی‌تواند مخالف معتقدات و احکام دین مقدس اسلام باشد.^{[۷]vii} اصل پیروی از احکام دین مقدس اسلام و نظام جمهوری اسلامی تعدیل نمی‌شود.^{[۸]viii} از امتیازات این قانون اساسی، شناسایی رسمی احکام مذهب تشیع در احوال شخصیه همین طور در فرض فقدان قانون است.^{[۹]ix} واقعیتی که سالیان متمادی مورد انکار قوانین گذشته واقع شده بود. بازتاب اصول مزبور در قانون اساسی از آثار جهاد و مقاومت ملت مسلمان افغانستان است.

افغانستان معاصر، در این برهه از زمان لحظات حساس و سرنوشت‌ساز را در حوزه‌های گوناگون از جمله در حوزه قانونگذاری تجربه می‌کند. امید در این سرزمین جوانه زده است. انتظار می‌رود که در اثر وضع قوانین عادلانه بر مبنای اسلام و مصالح علیای کشور، افغانستان آزاد، آباد و مستقل در جغرافیای جهان اسلام، زندگی نوي را به امید فرداي بهتر آغاز کند.

رسمیت اسلام و مذهب ايجاب می‌کند که احکام آن در عرصه‌های زندگی فردی، اجتماعی حاکمیت پیدا کند. در دوران دولت انتقالی اسلامی افغانستان، قوانین متعددی توسط مجلس عالی وزرا

تدوین و توسط رئیس دولت موقت تنفیذ گردیده است. قانون مطبوعات (۱۳۸۰/۱۲/۱ ش)، قانون سازمان های اجتماعی (۱۳۸۱ /۸/۵)، قانون سرمایه گذاری داخلی و خارجی (۱۳۸۱ /۶/۲)، قانون اجتماعات، اعتصابات و تظاهرات (۱۳۸۱/۱۰/۱۹)، قانون هوانوردی ملکی (۱۳۸۲/۴/۹)، قانون احزاب سیاسی (۱۳۸۲/۷/۲۲)، قانون اجرائات جزایی موقت برای محاکم (۱۳۸۲/۱۲/۴)، قانون حفظ آثار تاریخی و فرهنگی (۱۳۸۳/۲/۲۶)، قانون مبارزه با ارتشاء و فساد (۱۳۸۳/۷/۶)، قانون مبارزه علیه تمویل تروریزم (۸۳/۷/۲۶)، قانون مبارزه علیه تطهیر پول (۱۳۸۳/۷/۲۶)، قانون رسیدگی به تخلفات اطفال (۱۳۸۳/۱۲/۱۹)، قانون گمرکات (۱۳۸۴ /۱/ ۱۰)، و قوانینی دیگری که بر اساس ضرورت بافرمان های ریاست جمهوری رسمیت یافته است. قانونگذاری وظیفه قوه مجریه (حکومت) نیست اما قانون اساسی این صلاحیت را در صورت نبود قوه مقننه پیش بینی کرده است: «حکومت می تواند در حالت تعطیل ولسی جرگه، در صورت ضرورت عاجل به استثنای امور مربوط به بودجه و امور مالی فرامین تقنینی را ترتیب کند. فرامین تقنینی بعد از توشیح رئیس جمهور. حکم قانون راجائز می شود. فرامین تقنینی باید در خلال ۳۰ روز از تاریخ انعقاد نخستین جلسه شورای ملی به آن تقدیم شود، و در صورتی که از طرف شورای ملی رد شود از اعتبار ساقط می گردد.

تعریف دین

دین همانند دیگر مفاهیم نظری مرتبط با انسان، همواره معرکه آراء بوده است. از دیدگاه قرآن کریم، دین الهی واحد است. دین در نزد خداوند اسلام است^{[۱۰]x} و آئین غیر از اسلام پذیرفته نیست.^{[۱۱]xi} این حقیقت بارها در قرآن مورد تاکید قرار گرفته است.^{[۱۲]xii} بدین ترتیب، دین حقیقی، اسلام یعنی تسلیم شدن در برابر بیانی است که از مقام ربوبی در مورد عقاید و اعمال و یا در خصوص معارف و احکام صادر می شود.^{[۱۳]xiii} زیرا انقیاد در قبال اعتقاد واقعی و اطاعت در مقام عمل به احکام الهی، در همه ادیان آسمانی مبنای دینداری تلقی می شود. وجه اطلاق آن بر دین محمد (ص) به دلیل کمال و تمام بودن آن است وگرنه روح تمام ادیان آسمانی اسلام است. البته این امر منافات ندارد که راه و روشها در وظایف جزئی و فروع برای هر امتی به منظور آزمایش در حد نیازهای شان مقرر شده باشد «ما برای هر قومی شریعت و طریقه ای قرار دادیم اگر خدا می خواست همه را یک امت قرار می داد، ولیکن، این نکرد تا شمار را به احکامی که فرستاده بیازماید. پس از اثبات وحدت دین الهی به سراغ تعریف دین می رویم. در تفسیر میزان دو بیان مکمل یکدیگر، در باره دین آمده است:

(الف) دین روش ویژه در زندگی است که سعادت دنیوی انسان را هماهنگ با کمال اخروی و حیات حقیقی و جاویدانی او تمامین نماید. از این رولازم است شریعت دارای قوانینی باشد که بتواند پاسخگوی نیازهای دنیوی انسان باشد.^{[۱۴]xiv}

ب) دین همانا اصول علمی، سنن و قوانین عملی است که بر گزیدن و عمل کردن به آنها تضمین کننده سعادت حقیقی انسان است، از این لحاظ ضروری است که دین با فطرت انسانی هماهنگ باشد. تا شریع با تکوین مطابقت نماید و به آنچه آفرینش انسان اقتضا دارد، پاسخگو باشد، چنانکه مفاد آیه فطرت نیز همین است.^[۱۵] در بیان اول تاکید شده که دین تامین کننده سعادت انسان در دو جهان است، در بیان دوم با استناد به آیه فطرت اظهار می‌دارد؛ دین حق با فطرت انسان هماهنگ است و می‌تواند نیازهای اصیل روحی و جسمی او را تامین نماید. یعنی سعادت حقیقی انسان در صورتی تامین می‌شود که در زندگی اش قانونمند عمل کند؛ به گونه ای که خواسته های مادی و معنوی او در حد معقول تامین گردد با حفظ رابطه دنیا و آخرت، اهداف زندگی مادی و معنوی در ارتباط بهم دنبال شود: «وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَ لَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ» (قصص (۲۸) / ۷۷) در آنچه خدا به تو داده سرای آخرت را جستجو کن، بهره ات را از دنیا فراموش مکن و همانگونه که خدا به تو نیکی کرده است نیکی کن و هرگز در زمین فساد مکن که خدا مفسدان را دوست ندارد « اسلام آخرین و کاملترین دین برگزیده الهی برای همه زمان ها و مکان ها است. طبیعا يك چنین دینی احکام و قوانین هماهنگ با عقل و فطرت بشر برای اداره زندگی و تامین سعادت مند ی او تدارک دیده است.^[۱۶]

نقش دین در ساخت قانون

با نگاه جامعه شناسانه به دین، می‌توان ادعا کرد که دین، قانون و اخلاق پیوند بسیار عمیق و ناگسستنی داشته. و قانون در همه زمان ها به گونه ای متأثر از دین بوده است.

اندیشه کهن رستگاری (salvation) در دین، که انسانها را از گناه منع و برای نیکوکاران پاداش و برای بدکاران کیفر مقرر داشته است، در توسعه قانون و تنظیم روابط زندگی انسانها نقش ارزنده ای ایفا کرده است. زیرا هنجارهای دینی برخاسته از اندیشه کهن « رستگاری» که مدافع نظم قدیمی کیفر بدکاران و پاداش نیکوکاران بود، به تدریج شکل قانونی پیدا کرده به عنوان پاسداران آئین دادرسی و قضایی در آمدند.^[۱۷]

«لوید» باور مند است که این نقش در جهان باستان و تمدن کهن برجسته تر می‌نماید. برخی از قوانین به طور مستقیم از قانون الهی متأثر است. به عنوان نمونه «ده فرمان» یکی از آن هاست. و برخی قوانین، هرچند اصل خود را مدیون اندیشه بشراند، اما از ضمانت اجرایی الهی برخوردار بوده. و الهام الهی به قانونگذاران معیاس کار آنان بوده است...^[۱۸] قدیمی ترین مجموعه حقوقی که در کتابهای تاریخ تمدن بشری از آن یاد شده است، مجمع القوانين حمورایی است. در باره آن بعضی معتقد اند که مانند قوانین حضرت موسی (ع) وحی الهی است، عده ای دیگر گفته اند که از مجموعه قوانین دیگری «به نام»

الهام گرفته است. فارغ از صحت و سقم این احتمالات، قرآنی وجود دارد که به طور قطع می‌توان ادعا کرد، مجموعه قوانین حمورایی متأثر از شرائع الهی بوده است.^{[۱۹]xix}

در حال، قدر مسلم این است که از لحاظ تاریخی، نخستین نظام حقوقی و کتاب قانون مربوط به پیامبران الهی است، انسان‌های والا و شایسته‌ای که به صورت یک کاروان هماهنگ و مرتبط بهم جامعه بشری را در مسیر حرکت تکاملی آن از انحرافات برحذر داشته و به سوی خوبی‌ها هدایت کرده‌اند. وجود قوانین قدیمی‌مانند «حقوق تلمود یهود»^{[۲۰]xx} و «قوانین کلیسا»^{[۲۱]xxi} و حاکمیت آن بر دنیای مسیحیت در طول چند قرن، و شریعت اسلام که از زمان ظهور تاکنون بر بخش‌های از جهان کم و بیش حاکم بوده است، بیانگر این مدعا است. پس تأثیر قوانین الهی و فعالیت‌های پیگیر پیامبران در ایجاد، تحول و توسعه قوانین موضوعه بشری قابل انکار نیست. این امر در باره اسلام برجسته‌تر می‌نماید. به اعتراف «ویل دورانت» اسلام طی پنج قرن (۸۱- ۵۹۷ ق. / ۷۰۰- ۱۲۰۰) از لحاظ نیرو، نظم، بسط قلمرو حکومت، تصفیه اخلاق و رفتار سطح زندگانی، وضع قوانین منصفانه انسانی، تساهل دینی، ادبیات، دانشوری، علم طب و فلسفه پیشاهنگ جهان بود.^{[۲۲]xxii}

تعریف و سیر مفهومی قانون

در جهان باستان، اعتقاد به قوانین طبیعی در عالم بالا (اعیان) وجود داشت. یونانی‌ها آن را ناموس «*namo*» می‌نامیدند. فارابی و بعضی دیگر از حکیمان اسلامی نیز این تعبیر را به کار برده‌اند. چنانچه حکیم طوسی «می‌گوید»: در تقدیر اوضاع به شخصی احتیاج باشد که به الهام الهی ممتاز بود از دیگران؛ تا او را انقیاد نمایند. و آن شخص را در عبارات قدما صاحب ناموس گفته‌اند و اوضاع او را ناموس الهی؛ و در عبارت محدثان او را شارع و اوضاع او شریعت می‌نامند.^{[۲۳]xxiii}

به زعم حکیمان مسلمان، این نوامیس یا قوانین الهی به دو طریق در اختیار بشر قرار می‌گیرد:

الف) از طریق ارتباط پیامبر با «که ناموس حقیقی را به صورت مدون دریافت می‌کند که همان شرع است.

ب) از طریق عقل و حکمت که از آن به قانون عقل «عقل» تعبیر می‌شود. از این منظر دوگانگی بین عقل و شرع وجود ندارد. باگذشت زمان در غرب جهان اسلام، اندیشه جدایی آن دو مطرح گردید. بعضی بر اصالت شرع تأکید ورزیدند، در برابر عده‌ای بر اصالت عقل اصرار کردند به اعتقاد ما، انسان دارای معرفت فطری است که توسط عقل کشف می‌شود. شرع نیز بر مبنای فطرت انسانی است. و لذا قوانین شرع و عقل هماهنگ بوده تعارضی باهم ندارند. قاعده اصولی «کل ما حکم به العقل حکم به الشرع و بالعکس» و نیز آیات و روایات ناظر به میثاق، فطرت و عقل همه مؤید این مدعا هستند. تعارض در مواردی ممکن است که عقل سلیم نباشد و ادراک به خطا برود، یا موانعی دیگری همانند هوای

نفس و در چنین فرضی، نه عقل خوب کار می‌کند و نه شرع به خوبی شناخته می‌شود. بنابراین این، در موارد تعارض ظاهری، باید به سراغ موانع رفت و آن را از سر راه برداشت. در این اصل تردید نباید کرد که تعقل ایمان آفرین است و ایمان، عقل افزاء؛ همین طور ایمان بر مبنای تعقل نجات بخش و تعقل بر مبنای ایمان، سعادت آفرین می‌باشد.

در حال امروزه، کلمه «قانون» ناموس «بکار می‌رود. قانون که معرب کانون است و از زبان سریانی وارد زبان عرب شده است، در لغت به معنای وسیله‌ای است که برای تنظیم سطور خطوط و به تدریج به معنای هر قاعده کلی که در علوم پذیرفته شده به کار می‌رود مانند قانون جاذبه عمومی، قانون طبیعی و... فقیهان مسلمان به جای قانون اصطلاح شرع و شریعت به کار برده اند.^[۲۴]

در علم حقوق تعریف مورد اتفاق از قانون وجود ندارد. اما با توجه به اوصاف مورد وفاق که در یک قانون لازم است، می‌توان آن را چنین تعریف کرد: قانون مجموعه باید و نبایدهای تمام وکلی است که به هدف تنظیم روابط اجتماعی، از طرف مقام با صلاحیت وضع و دارای ضمانت اجرایی باشد و مردم ملزم به رعایت آن هستند.)

بدین ترتیب عمومیت، کلیت، ضمانت اجرایی داشتن و ناظر به روابط اجتماعی بودن از اوصافی است که حقوق دانان آن را برای قانون بر شمرده اند. احکامی که فاقد یکی از این اوصاف باشد، قانون نیست. البته از دیدگاه اسلام و همه ادیان الهی قانون نوعی ضمانت اجرایی الهی دارد که پیروانش را به رعایت احکامی در روابط اجتماعی موظف می‌کند، هر چند از ناحیه حکومت دارای ضمان اجرا نباشد. بنا بر این، احکام مزبور نه تنها قانون به شمار می‌آیند، بلکه بالاترین نوع قانون است. زیرا ضمانت اجرایی آن قویتر از بقیه قوانین است.

قانونگذاری از منظر دین

قانونگذاری از مهم ترین مباحث فلسفه حقوق به شمار می‌آید. دیدگاه مکتب‌های گوناگون در باره این که چه کسی یا مقامی صلاحیت وضع قانون دارد، متفاوت است. به طور اجمال حکیمان حقوق و سیاست بر اعتبار دو شرط اتفاق نظر دارند: یکی علم و دیگری بهره مندی از صلاحیت اخلاقی. بدین بیان که قانونگذار باید هدف قانون و راه‌های رسیدن به آن را خوب بشناسد تا قوانین را بر اساس آن وضع کند؛ اضافه بر این از صلاحیت اخلاقی برخوردار باشد تا مصالح جامعه را فدای خواسته‌های خویش نکند.

پیروان حقوق الهی به ویژه حقوق‌دانان مسلمان بر این باورند که قوانین باید از طریق وحی در اختیار بشر قرار بگیرد. ابن سینا «ره» حکیم بزرگ جهان اسلام با عنایت به زندگی اجتماعی انسان می‌نویسد: «... روابط و معاملات محتاج به قانون است. قانون و عدالت بسته به وجود شخصی است که قانون را وضع و عدالت را اجرا کند. وضع قانون را نمی‌توان به میل مردم گذشت. زیرا در این صورت

مردم با یکدیگر اختلاف پیدا خواهند کرد. و از طرفی هم لازم است که مقنن انسان باشد و کسی باشد که بتواند با مردم مواجه شود، و بتواند آنها را به احترام به قوانین و اجرای عدالت دعوت نماید. اینک که نوع بشر برای تامین وجود و بقای خویش محتاج به چنین شخصی است، بر خداوند است که چنین شخصی را مبعوث نماید تا برای هموعان خود قانون بیاورد و عدالت را اجراء نماید»^[۲۵]

خواجه طوسی می‌گوید: «سیاسات بعضی تعلق به اوضاع دارد مانند عقود و معاملات، و بعضی تعلق به احکام عقلی مانند تدبیر ملک و تدبیر مدینه، هیچ کس را نرسد که بی رجحان تمییزی و فضل معرفتی به یکی از این دو نوع قیام نماید... پس در تقدیر اوضاع به شخصی احتیاج بود که به الهام الهی ممتاز بود از دیگران، تا او را انقیاد نمایند و این شخص را در عبارات قدما «صاحب ناموس» گفته اند و اوضاع او را «ناموس الهی» و در عبارت محدثان او را شارع و اوضاع او را شریعت»^[۲۶]

ابو نصر فارابی در وصف ریاست مدینه فاضله می‌نویسد: «رئیس نخست آنچنان کسی بود که به طور مطلق نیازمند رئیس دیگر نیست، و همه علوم و معارف بالفعل او را حاصل شده باشد. و هم او را نیروی ادراک امور و وقایع تدریجی الوجود باشد، و هم نیروی ارشاد کامل داشته باشد. و نیز نیروی قوی و کامل داشته باشد که به وسیله آن وظایف هر کسی را به درستی معین کند... و آنان را به سوی نیل به سعادت سوق دهد. این قوا و احوال صرفاً در ارباب طبایع عالیه یافت می‌شود، و این همان انسانی است که باید گفت مورد وحی الهی واقع شده است. این گونه افاضات همان وحی خدایی است. و هرگاه عصری بیاید که چنین انسانی یافته نشود باید همان سنت ها و قوانین و شرایی که آن گونه افراد مقرر داشته اند مورد عمل واقع شود».^[۲۷]

قانونگذاری حق الهی

از گفتار حکیمان مسلمان استفاده می‌شود که قانونگذاری حق انحصاری خداوند است. طبعاً این پرسش مطرح می‌شود که چرا باید قانون الهی باشد؟ در پاسخ می‌توان به دلیل نقلی و استدلال عقلی استناد کرد:

الف) دلیل نقلی: آیات متعددی در قرآن مجید بر این مطلب تأکید دارد که قانونگذاری حق خداوند است؛^[۲۸] غیر او چنین حقی ندارد، مگر کسانی که از سوی او مجازند آنها در حوزه خاصی که بعداً بیان خواهیم کرد. از جمله این آیه شریفه است که با صراحت دیگران را از قانونگذاری منع می‌کند:

و لا تقولوا لما تصف السنتكم الكذب هذا حلال و هذا حرام لتفتروا علی الله الكذب ان الذین یفترون علی الله اللکذب لایفلحون. (نحل (۱۶) / ۱۱۶) «بادروغی که بر زبانان می‌رود مگوئید این حلال است و آن حرام تا برخدا دروغ بندید. همانا کسانی که بر خدادروغ بنند، رستگار نخواهد شد» یعنی تابع سلیقه و خواست شما نیست درجای دیگر فرمود: «خداوند به شما اذن داده است یا به خداوند دروغ می‌بندید»: **قل الله اذن لكم ام علی الله تفترون** (یونس (۱۰) / ۵۹). خداوند به پیامبرش نیز اجازه

قانونگذار ی داده است: «اطيعو الله و اطيعو الرسول واولي الامر منكم (نساء (۴) / ۵۹)» و من يطع الرسول فقد اطاع الله» (نساء (۴) / ۸۰) چون عمل پیامبران نیز الهام وحی الهی است. و ما ينطق عن الهوي ان هو الا وحي يوحى (نجم (۵۳) / ۴ و ۳). به اعتقاد ما اما مان معصوم (ع) و در عصر غیبت حاکم اسلامی نیز به اذن پروردگار حق قانونگذار ی دارند. این امر با ربوبیت تشریحی خداوند منافات ندارد، بلکه حاکمیت آن‌ها از شئون ربوبیت الهی است. [۲۹]xxix

تبیین اصل نظریه: همانگونه که رسول اکرم (ص) در زمان حیاتش کسی را برای امارت بزرگ منطقه ای از مملکت اسلامی تعیین می‌کردند، یا امام علی (ع) کسی را برای این کار منصوب می‌کرد، اطاعت از او واجب بود، در زمان غیبت نیز کسانی که صلاحیت و شایستگی و توانایی برای اداره جامعه اسلامی دارند، بر اساس ادله حکومت اسلامی مآذون هستند و اطاعت از آن‌ها واجب است.

ب) استدلال عقلی: یک تحلیل کوتاه می‌تواند به این سوال که چرا باید قانون الهی باشد، پاسخ دهد. یک قانونگذار باید دارای شرایط زیر باشد تا بتواند قانون کامل وضع نماید:

۱- قانونگذار باید قبل از هر چیز یک انسان شناس کامل باشد و تمام اسرار و جسم و جان بشر، عواطف، غرایز، امیال، هوس‌ها، آرزوها و ادراکات عقلی او را بدانند و نیز به تمام اصول حاکم بر روابط انسانها احاطه کامل داشته باشد، تا بتواند قوانین هماهنگ با تمام این‌ها وضع کند.

۲- قانونگذار باید علم کافی داشته باشد، بستر ایجاد و پرورش قانون و راه‌های رسیدن به هدف نهایی را به خوبی بداند. او باید از گذشته و آینده تا زمان‌های دور، اطلاع کامل داشته باشد، تاریخچه مسایل پیچیده امروز را در گذشته ببیند، و آثار قوانین امروز را در آینده زندگی بشر نیز ارزیابی کند، چرا که حل گرفتاری‌های امروز بدون اطلاع از بنیادهای آن در دیروز ممکن نیست، همانگونه که مفید بودن یک قانون در زمان حال، بدون توجه به آثار آن در آینده کافی نخواهد بود. تنها در پرتو یک چنین قوانینی است که تمام استعدادهای نهفته در فرد و اجتماع شکوفاشده و از قوه به فعلیت می‌رسد و باکم‌ترین ضایعات که طبیعی زندگی اجتماعی است، حد اکثر بهره به جامعه می‌رسد.

۳- قانونگذار باید از صلاحیت اخلاقی بهره مند باشد، مرتکب خطا و اشتباه نشود. از این گذشته نسبت به کسانی که می‌خواهد قانون برای آنها وضع کند، مهربان و دلسوز بوده و در عین حال با اراده قوی و قاطع باشد. در یک جمله مصالح جامعه را فدای منافع خویش نکند.

۴- قانونگذار ی شایسته کسی است که خودش منفعی در آن جامعه نداشته باشد. چرا که منافع شخصی به هر حال در انگیزه و اندیشه او اثر می‌گذارد، زیرا اگر بتواند از تاثیرات آگاهانه آن اجتناب کند، از آثار ناخود آگاه امکان ندارد برکنار بماند.

۵- قانون باید عملی بوده و از ضمانت اجرایی کافی برخوردار باشد، تا بتواند مصالح مادی و معنوی جامعه را تأمین نماید. قانون بدون پشتوانه نمی‌تواند به حال جامعه مفید باشد. با عنایت به

ویژگیهای قانون مطلوب، چه کسی جز ذات پاک خداوند می‌تواند برای بشر قانون وضع کند، او که خالق انسان و جهان است و از تمام ابعاد و اسرار وجود بشر آگاه است. کسی که عالم مطلق است، گذشته و آینده را به خوبی می‌داند، و از بنیادها، آثار و عوارض و تعامل موجودات و موضوعات این جهان اطلاع کامل دارد. کسی که بی‌نیاز است خطا و لغزش در او راه ندارد، تمایلات خصوصی و منافع شخصی ندارد تا بخواهد مصالح اجتماع را فدای آن کند. حکمت او اقتضا دارد که قوانین موضوعه اش جنبه عملی داشته و به حال جامعه مفید باشد. بنابر این، به طور قطع می‌توان ادعا کرد که قانونگذاری حق خداوند است، بشر با توجه به ویژگیهای شخصی، صلاحیت قانونگذاری ندارد، مگر در مواردی که خدا اجازه داده است. قانون کامل، قانونی است که الهی باشد، هر قانونی غیر از آن ناقص است. و نمی‌تواند مصالح مادی و معنوی انسان را تامین نماید. به گفته روسو « برای کشف بهترین قوانینی که به درد ملل بخورد یک عقل کل لازم است که تمام شهوات انسانی را ببیند، ولی خود هیچ احساسی نکند، با طبیعت هیچ رابطه‌ی نداشته باشد، ولی کاملاً آن را بشناسد، سعادت او مربوط به مانباشد، ولی حاضر باشد به ماکمک کند، و با آخیره به افتخاراتی اکتفا کند که به مرور زمان علنی می‌شود یعنی در یک قرن خدمت کند، و در قرن دیگر نتیجه بگیرد. بنابر این فقط خدایمی‌تواند چنانکه شاید و باید برای مردم قانون بیاورد»^{[۳۰]xxx} پیش از او افلاطون نیز گفت: قانونگذار واقعی خداوند است. فرشتگان الهی ماموریت دارند با وضع قوانین نیکو و گسترش عدالت ما را از انقلابات در امان نگه دارند و خوشبختی ما را تامین نمایند. واقعیت این است در «دولت- شهرهایی» که انسان فنا پذیر فرمان می‌راند، شهروندان نمی‌توانند از بلاها و بدی‌ها در امان باشند»^{[۳۱]xxxi}.

خلاصه اینکه، بشر به دلایل « دانش محدود، حب ذات، در معرض خطا و نسیان قرار داشتن، نفع طلبی و... » صلاحیت قانونگذاری ندارد.

به گفته منتسکیو: « انسان موجودی محدودی است، مانند تمام موجودات باشعور دیگر تحت تاثیر جهل و خطاست. معلومات ناقصی هم که دارد گاهی از دست می‌دهد. انسان موجودی است حساس که دچار هزار هوس می‌گردد، چنین مخلوقی هر لحظه ممکن است خالق خود را هم فراموش کند، و هر آن ممکن است دیگران راهم فراموش کند، به همین جهت است که خداوند به وسیله قوانین مذهبی او را به طرف خود می‌خواند تا از یاد خدا غافل نشود»^{[۳۲]xxxii}.

او در یک مقایسه میان قوانین الهی و بشری، امتیازات قوانین الهی را چنین برمی‌شمارد: ماهیت قوانین بشری این است که مطیع وقایع و حوادث مختلف می‌شود یعنی حوادث در آنها تاثیر می‌کند، و حال آنکه قوانین آسمانی بر طبق حوادث و تغییر اراده انسان تغییر نمی‌یابد. قوانین بشری همواره راه حل خوب را مد نظر دارد، ولی قوانین ملکوتی همواره بهترین راه حل‌ها ارائه می‌دهد. راه حل خوب ممکن است متعدد باشد ولی بهترین راه حل منحصر به فرد است، بنابر این تغییر ناپذیر است.

کشورهایی وجود دارد که در آن قانون غیر از بلهوسی زمامداران چیزی نیست، اگر در آنجا قوانین مذهبی نیز مانند قوانین کشوری باشد، بدون ارزش و متزلزل می‌شود. در صورتی که هر جامعه نیاز به قوانین ثابتی دارد که دستخوش هوس زمامداران نشود، این قوانین ثابت همانا قوانین مذهبی است. مردم به قوانین مذهبی اعتقاد دارند، ولی از قوانین کشوری می‌ترسند، قوانین مذهبی هر چه قویتر باشد تاثیر آنها زیاد است، زیرا تصورات و اذکار جدید در آن رسوخ پیدا نمی‌کند. [۳۳]xxxiii

با این تبیین امتیاز قوانین الهی بر قوانین بشری کاملاً مبرهن می‌گردد.

«ر ابرت جکسون» دادستان دیوان ایالات متحده آمریکا نیز در مقام مقایسه می‌گوید: «قانون در آمریکا تماس محدودی با اجرائی و ظایف اخلاقی دارد. در حقیقت، یک فرد آمریکایی در همان حال که ممکن است فرد مطیع قانون باشد، ممکن است از حیث اخلاق فرد پست و فاسدی باشد. ولی بر عکس آن، در قوانین اسلامی سرچشمه و منبع قانون اراده خداست، اراده ای که برای رسول او محمد (ص) مکشوف و عیان گردیده است. این قانون و این اراده الهی تمام مؤمنین را جامعه واحدی می‌شناسد.... در آن، مذهب نیروی اصلی الصاق دهنده جماعت می‌باشد، نه ملیت و حدود جغرافیایی. در این‌جا خود دولت هم مطیع و فرمانبردار قرآن است و مجالی برای قانونگذاری دیگری باقی نمی‌گذارد.... به نظر مؤمن، این جهان دهلیزی است به جهان دیگر که جهان بهتر باشد. قرآن قواعد و قوانین و طرز سلوک افراد را نسبت به یکدیگر و نسبت به اجتماع آنها معین می‌کند، تا آن تحول سالم را از این عالم به عالم دیگر تأمین بنماید. ممکن نیست تئوری‌ها و نظریات سیاسی و یا قضایی را از تعلیمات پیامبر تفکیک کرد. تعلیماتی که طرز رفتار را نسبت به اصول مذهبی و طرز زندگی شخصی و اجتماعی و سیاسی همه را تعیین می‌کند. « [۳۴]xxxiv

انواع قانون

چنانکه اشاره شد، از نگاه دین، قانونگذاری در انحصار خداوند است. اسلام به عنوان دین خاتم و کامل، برای همه نیازهای فردی و اجتماعی در ابعاد گوناگون سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی می‌تواند قانون داشته باشد؛ و حتی یک لحظه انسان را بدون دستور رها نکرده است [۳۵]xxxv. طبعاً این سوال مطرح می‌شود که نیازهای بشر همواره ثابت نیست و زندگی او دایماً در حال تغییر است، چگونه اسلام قادر است به همه نیازهای انسان پاسخگو باشد؟ از یک طرف ادعا می‌شود که اسلام دین جاویدانی و ثابت است؛ از سوی دیگر می‌بینیم مقتضیات اوضاع و احوال بشر غالباً منظور است، جمع بین مفاهیم ابدیت و تغییر چگونه امکان پذیر است؟

بدون شك نیازهای زندگی انسان برخی ثابت و دایمی هستند، بعضی دیگر مقطعی و متغیر طبیعی است که بشر برای نیل به کمال واقعی هم به قوانین ثابت و هم قوانین متغیر نیاز دارد. اسلام که دین

فطری است، با عنایت به انواع نیازهای بشر دارای دو نوع احکام و قوانین می‌باشد.

الف) قوانین ثابت: احکام و قوانینی که فرازمانی و فرامکانی است، تشریح این احکام از مختصات ذات الهی است، یعنی در این حوزه فقط او حق قانونگذاری دارد.

قوانین ثابت بر مبنای آفرینش فطرت و طبیعت لاینفک انسان وضع شده است. این توصیه قرآن است: **فأقم وجهك للدين حنيفا فطره الله فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم ولكن أكثر الناس لا يعلمون.** (روم (۳۰) / ۳۰) پس روی خود را متوجه آیین خاص پروردگار کن، این فطرتی است که خداوند انسانها را بر آن آفریده، و دگرگونی در آفرینش الهی نیست، این است آیین استوار و لکن اکثر مردم نمی‌دانند»

علامه طباطبایی «ره» در تبیین این ادعا می‌فرماید: «مقصود ما انكار تاثیر اختلاف افراد و زمانها و مكانها در سنت دینی نیست، بلکه مقصود این است که اساس دین ساختمان وجودی انسان است که آن حقیقت ثابت و یگانه ای است که بین افراد مشترك می‌باشد، وحدت و ثبات این سنت به ثبات اساس و پایه آن یعنی انسان است. همین سنت واحد است که با توابع و ملحقاتش از سننهای جزئی مختلف که به واسطه اختلاف افراد یا جغرافیا و یا زبان به وجود آمده محور انسانیت قرار گرفته است. در اشاره به این سنت واحد است که خداوند می‌فرماید: «ذلك الدين القيم»^{[۳۶]xxxvi}

درجای دیگر به ثابت بودن قوانین اسلام چنین تصریح می‌دارد. قرآن کریم روش و مقررات آئین اسلام را يك رشته مسایل و احکامی می‌داند که نظام آفرینش بالاحص آفرینش انسان را با همان طبیعت متحول و متکامل خودش، که جزئی از جهان طبیعت بوده و لحظه به لحظه تغییر وجود می‌دهد، به سویی هدایت می‌کند»^{[۳۷]xxxvii}

از این منظر، احکام و قوانین اسلام که به واسطه وحی به رسول اکرم (ص) نازل شده و ما آن‌ها را شریعت و احکام الله می‌نامیم، و به موجب مدارک قطعی که در کتاب و سنت است، مقرراتی است ثابت و غیر قابل تغییر، اجرای آنها و مجازات متخلفین از آنها توسط حاکم اسلامی انجام می‌گیرد.^{[۳۸]xxxviii} شهید صدر «ره» پس از تقسیم قوانین اسلام به ثابت و متغیر می‌گوید: احکام مقدس اسلام احکام ثابتی هستند که در خود شریعت بر مبنای کتاب و سنت آمده و قابل تغییر نیست، چون آنها به گونه ای هستند که در برگیرنده تمام مقتضیات و احوال می‌باشد و نص خاصی بر آن دلالت دارد. مانند الزام امت اسلامی به فراهم آوردن توانایی لازم برای رویارویی با دشمنان اسلام که حکم شرعی است و نص خاص «واعدوا لهم ما استطعتم من قوة»^{[۳۹]xxxix}

ب) قوانین متغیر: احکامی که بر اساس مقتضیات زمان و مصالح اجتماعی وضع و اجراء می‌شود. این نوع از مقررات در بقاء و زوال خود تابع اوضاع و احوال است. و همگام با پیشرفت مدنیت و تغییر مصالح و مفاسد، تحول و تبدیل می‌یابد. به این نوع قوانین اصطلاحاً احکام اجتهادی یا احکام

حکومتي مي‌گویند که از مقام ولایت سرچشمه می‌گیرد. احکام مزبور متغیرند، و اما اصل ولایت يك حکم الهی ثابت و زوال ناپذیر است.

علامه طباطبائی «ره» پس از بیان قوانین ثابت اسلام می‌گوید: «در سایه قوانین شریعت (احکام ثابت) و موافقت آن‌ها، ولی امر می‌تواند يك سلسله تصمیمات مقتضی به حسب مصالح زمان اتخاذ و طبق آنها مقرراتی وضع و اجرا نماید. این احکام لازم الاجرا و مانند شریعت دارای اعتبار می‌باشد» با این تفاوت که قوانین آسمانی ثابت و غیر قابل تغییر است؛ اما مقررات وضعی قابل تغییر و در بقاء و ثبات تابع مصلحتی می‌باشد که آن‌ها را به وجود آورده است و چون پیوسته زندگی جامعه انسانی در تحول و روی به تکامل است، طبعا این مقررات تدریجا تبدیل پیدا کرده و جای خود را به بهتر از خود خواهند داد» [۴۰]xi

شهید صدر «ره» نیز، باورمند است که برای اداره زندگی بشر قوانین و تعالیم متغیری نیز لازم است. قوانین که تابع مقتضیات زمان است. مانند تعلیم و آموزش مستمر مسلمانان به قصد پایداری در جنگ با دشمنان قوانین شهربانی، قوانین صادرات و واردات، قوانین تعلیم و تربیت، قوانین کار و... که توسط هیات حاکمه عادل و بر اساس رعایت شئون امت، حفظ مصلحت عمومی و مصالح عالییه اسلام وضع می‌شوند. منشا تغییر و تحول آنها این است که نص خاصی در باره آنها وجود ندارد. بلکه از احکام کلی شریعت و بر اساس مقتضیات و احوال که میدان تغییر و تحول است، استنباط می‌شوند. او این حوزه اجتماعی - طبیعی را «منطقه الفراغ من التشريع» نامگذاری می‌کند. [۴۱]xi

منطقه فراغ و قلمرو آن

بدون شك، فراغ قانونی به این معنی که موضوع و حادثه ای رخ دهد که در صریح شرع یا به نحو اطلاق و عموم کلمه آن، حکمی برای آن نباشد، مراد نیست. زیرا آیات و روایات زیادی دلالت دارد که حکم تمام موضوعات و حوادث، حتی «دیه» و «ارش» خدشه ای که بر دست وارد، می‌گردد، بیان شده است. بلکه مراد این است که خداوند حکیم، بیان برخی از احکام را به عهده حاکم شرع گذاشته، و حکم او را به منزله حکم خودش قرار داده است. چنانکه خداوند به پیامبر و امامان معصوم، به استناد آیات شریفه «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولي الامر منكم» (نساء (۴) / ۵۹) و «ما اتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا» (حشر (۵۹) / ۷) و فرمود: «من يطع الرسول فقد اطاع الله» (نساء (۴) / ۸۰) البته عمل پیامبر (ص) نیز به الهام و وحی الهی است» و ما ينطق عن الهوي ان هو الا وحى يوحى» (نجم (۵۳) / ۳-۴)

بنابراین، پیامبر (ص) به اذن خداوند حق قانونگذاری دارد، و قانون او محترم و لازم الاجرا است. شیعیان معتقدند که چنین اجازه ای به ائمه معصومین (ع) نیز داده شده است. گذشته از آیه شریفه «در علم کلام، دلایل روشنی بر این امر اقامه شده است، که یکی از آنها حدیث ثقلین است: «انی تارك فيكم

الثقلین ما ان تمسکتکم بهما لن تضلوا بعدی کتاب الله المنزل و عترتی اهل بیتی»^{[۴۲]xliii} که ائمه اطهار (ع) را عدل قرآن قرار داده است. همین طور اطاعت از حاکم شرع، واجب است. به دلیل حدیثی از امام صادق (ع) که فرمود: «بنگردد از بین شما به کسی که روایت ما را نقل می‌کند و به حلال و حرام مانظر می‌کند، و احکام ما را می‌شناسد، پس به حکم او رضایت دهند که من او را بر شما حاکم قرار دادم. پس اگر بر طبق نظر ما حکم کند و کسی از او نپذیرد، حکم خدا را سبک شمرده و ما را رد کرده است کسی که ما را رد کند خدا را رد کرده است، و این در حد شرک به خداوند است.»^{[۴۳]xliv} می‌بینید که در این زمینه، یک را بطنه طولی بر قرار است که در نهایت به حکم خدا (ج) بر می‌گردد و اینگونه خداوند حکیم، بیان برخی از احکام را در صلاحیت حاکم شرع قرار داده است، که با عنایت به اصول کلی باید آن را استنباط کند. قانونگذاری در این حوزه یعنی استنباط و کشف احکام جزئی بر اساس اصل کلی. اصل «علینا القاء الاصول وعلیکم التفریع» بیانگر این روش حکیمانه است. از دیدگاه شهید صدر «ره» اولاً، وجود منطقه فراغ یا میدان آزاد قانونی امری طبیعی و ضروری است. زیرا مقتضیات اوضاع و احوال بشر در این حوزه همواره در حال تغییراند یکی از نشانه‌های جاودانه بودن اسلام همین است که این منطقه را از لحاظ قانونگذاری آزاد گذاشته است؛ ثانیاً، قانونگذاری در این حوزه از وظایف حاکم شرع و دولت اسلامی (مجلس قانونگذاری) است؛ ثالثاً، قوانین متغیر بر اساس مقتضیات و مصالح عمومی وضع می‌گردند؛ رابعاً، این قوانین همانند احکام ثابت اسلام، الزام آورند.

ایشان به عنوان مثال، در بحث احیای اراضی موات، می‌گوید: «.. اگر گروه کوچکی بتواند با داشتن وسایل و امکانات مالی و فنی، زمین‌های وسیعی را به ضرر اکثریت، در انحصار خود درآورد، و به این ترتیب مصالح عمومی و عدالت اجتماعی را در معرض تهدید قرار دهد، در این صورت کارکرد منطقه فراغ آشکار می‌شود، حاکم شرع می‌تواند مقرراتی را برحسب شرایط زمان، در راستای حفظ مصالح عمومی وضع نماید»^{[۴۴]xlv}

قلمرو حوزه آزاد یا منطقه فراغ که در صلاحیت حاکم شرع و دولت اسلامی قرار می‌گیرد، شامل هر عملی است که طبیعتاً در شرع مباح باشد. پس هرگونه عمل و فعالیتی که در شرع بر حرمت یا وجوب آن تصریح نشده باشد، ولی امر اجازه دارد که با وضع یک حکم قانونی از آن منع، یا به انجام آن امر کند. در تبیین این مطلب می‌توان گفت: احکام اسلامی از یک لحاظ به دودسته تقسیم می‌شود: احکام وضعی و احکام تکلیفی. احکام تکلیفی نیز پنج نوع است، «وجوب، حرمت، استحباب کراهت و اباحه» که از جمع آنها وجوب و حرمت الزامی است که در اصطلاح حقوقی قوانین آمره نامیده می‌شوند. منطقه الفراغ، حوزه‌ای است که در محدوده احکام غیر الزامی قرار دارد. زیرا احکام الزامی ثابت اند. پس اگر امام از فعلی که طبیعتاً مباح (غیر الزامی) است، نهی کند آن فعل حرام می‌شود و اگر بدان امر کند واجب می‌گردد. البته افعالی که در شریعت با صراحت واجب یا حرام باشد. قابل تغییر نیست.^{[۴۵]xlvi}

نقش اجتهاد در تشریح قوانین متغیر

دیدیم که اسلام حوزه گسترده ای را برای قانونگذاری بازگذاشته است که حاکم شرع و فقیهان مسلمان می‌توانند بر اساس اصول کلی اسلام و مصالح امت و بر مبنای مقتضیات زمان قوانین مورد نیاز جامعه بشری را وضع (کشف) نمایند. که اصطلاحاً به آن اجتهاد می‌گویند.

اجتهاد وسیله ای است که خداوند آن را در دل فقه قرارداد تا مجتهد با بکارگیری آن در منابع و مبانی اصلی استنباط، بتواند به طور کامل میان رویدادهای نوین زندگی و فقه اسلامی همگامی پدید آورد. اجتهاد به طور کلی به معنای صاحب نظر شدن در امر دین است. در تعریف آن گفته شده: «به کار بردن منتهای تلاش در راه استنباط احکام شرعی از ادله معتبر شرعی».^[۴۶]

چنانکه گفتیم، در اسلام قانونگذار اصلی خداوند است، بنا بر این اجتهاد به معنای قانونگذاری نیست، بلکه به معنای کشف احکام فرعی از منابع معتبر (کتاب، سنت، اجماع و عقل) است. در کتاب و سنت اصول و احکام کلی به صورت قواعد فقهی بیان شده است، اما انجام آن به عهده کسانی گذاشته شده است که واجد صلاحیت لازم برای تفسیر قوانین کلی و تطبیق آنها بر موارد جزئی هستند. پیشوایان معصوم (ع) از همان روزهای آغازین اسلام برای آن که نیاز جامعه اسلامی را در منطقه فراغ تأمین نمایند چگونگی استنباط احکام فرعی را به افرادی تعلیم می‌دادند. فرمایش امام رضا (ع): «علینا القاء الاصول و علیکم التفریح»^[۴۷]، بیان اصول و ارائه آنها وظیفه ماست، تفریح وظیفه شماست» بیانگر اصل و روش اجتهاد است. چون تفریح عبارت از استخراج و استنباط فروع از اصول و قواعد کلی فقهی و تطبیق آنها بر موارد جزئی است این کار وظیفه مجتهد است.

شایان ذکر است که اجتهاد در طول تاریخ خود، تحولات فراوانی پدیدآورده است. دیدگاههای گوناگونی در باره آن وجود دارد. اما اجتهاد اصیل که کارکرد واقعی دارد، اجتهادی است که مبتنی بر برجامعیت و کمال دین، وسیله استنباط قانون از ادله و اصول معتبر فقهی، شامل و فراگیر است، یعنی توانایی کشف همه احکام نوین را دارد.

افق گسترده ای که این مبانی فرا روی مجتهد می‌گشاید، آن است که خدای حکیم و علیم به همه مصالح و مفاسد مربوط به زندگی انسان آگاه است، با حکمت و لطفی که سزاوار رحمت اوست، شریعتی را به جهانیان عرضه داشته است که ناظر به مصالح و مفاسد امور گوناگون زندگی بوده و هیچ رویدادی را در حیات فردی و اجتماعی، مادی و معنوی بدون قانون و حکم و گذار نکرده است؛ «نزلنا علیک الكتاب تبیاناً لكل شئی (نحل ۱۶) / ۸۹) و لارطب و لایابس الا فی کتاب مبین (انعام ۶) / ۵۹) روایات زیادی بر جامعیت دین دلالت دارد. به عنوان نمونه حدیثی را از امام باقر (ع) نقل می‌کنیم: ان الله تبارک و تعالی لم یدع شیئاً یحتاج الیه الامه الا انزله فی کتابه و بینه لرسوله (ص) و جعل لكل شئی حداً و جعل علیه دلیلاً یدل علیه و جعل علی من تعدی ذلك الحد حداً.^[۴۸] خدای تبارک و تعالی چیزی از احتیاجات امت را

وانگذاشت، جز آن که آنرا در قرآنش فرو فرستاده و برای رسولش بیان فرمود، و برای هر چیزی اندازه و مرزی قرار داد، و برای آن دلیلی بیان کرد و برای کسی که از آن حدود تجاوز کند، کیفر قرار داد. براساس این بینش، اجتهاد فقط وسیله کشف حکم شرعی است، اطلاق تشریح بر آن حالت مجازی دارد. چون فراغ قانونی هرگز به معنای عدم حکم نیست.

امام خمینی «ره» پس از تأکید بر انواع قوانین موجود در اسلام می‌گوید: «قرآن مجید و سنت شامل همه دستورات و احکامی است که بشر برای سعادت و کمال خود احتیاج دارد. درکافی فصلی است به عنوان «تمام احتیاجات مردم در کتاب و سنت بیان شده است»^[۴۹] و کتاب یعنی قرآن تبیان کل شیء است، روشن‌گر همه چیز و همه امور است. ایشان سوگند یاد می‌کند که تمام آنچه ملت احتیاج دارد، در کتاب و سنت هست و در این شکی نیست»^[۵۰]

بر این اساس، ما باورمندیم که اسلام نظام زندگی و راهنمای انسان برای همه زمانها و مکانها و آخرین رسالتی است که دست غیب و حکمت الهی به هدف حفظ منافع مادی و معنوی انسان و پیشگیری از انحطاط و سقوط ارزانی داشته است. پس اسلام که آئین زندگی انسان است، طبعاً در گستردگی و عدم آن نیز تابع آفاق وجودی انسان خواهد بود. به همین دلیل در تشریح اسلام کاستی راه ندارد، هر چند که روابط گوناگون بشری موجب پدیدار شدن مسایل نوین در زندگی او می‌گردد، ولی هیچگاه از سیطره اسلام بیرون نیست. چون اسلام بامعرفی اصول کلی و ثابت و وسیله اجتهاد را نیز در خدمت انسان قرارداد تا از طریق بکارگیری آن هیچ واقعه‌ی بدون حکم و بی پاسخ نماند، این همان رمز همگام بودن نظام دینی با رویدادها و راز بقای آن تا روز قیامت است. اگر ادعا شود که «اجتهاد قوه محرکه اسلام است» گزافه نیست.

نابغه بزرگ جهان اسلام بوعلی سینا «ره» کلیات اسلامی ثابت و غیر متغیر، ولی محدودند و اما حوادث و مسایل نامحدود و متغیر مطابق با مقتضیات خاص خود، مسایل مخصوص به خود دارد. به همین جهت ضرورت دارد که در هر عصر و زمانی گروهی متخصص و آگاه به کلیات اسلامی و عارف به مسایل و پیش آمد های زمان، عهده دار اجتهاد و استنباط حکم مسایل جدید از کلیات اسلامی شوند. «^[۵۱] امامان معصوم (ع) در خصوص قوانین ثابت «حلال محمد حلال ابد الی یوم القیامه و حرامه حرام ابد الی یوم القیامه»^[۵۲]. در ارتباط با قوانین متغیر: «واما الحوادث الواقعه»^[۵۳] رایه عنوان راهنمای ارائه داده اند.

از برکت اجتهاد پویا و اصیل است که هیچگاه فقه اسلامی در برابر مظاهر زندگی و رویدادهای نوین رکود و ایستایی ندارد. فقط نه تنها همگام با مقتضیات زمان در حرکت است، بلکه پویا و پیشرو نیز هست، زیرا اصول احکام اجتهاد، از لحاظ زمانی پیش از پیدایش حوادث جدید به صورت قانونمند در خدمت فقیهان قرار داده شده است. به این ترتیب اجتهاد اصیل از یک سو، ضامن تداوم سلامت دین و جاویدانگی آن است، چون هرگز نمی‌گذارد که مسایل اسلامی در قالب فکری فرد یا افراد خاص محدود و

زندانی شود، از سوی دیگر، پاسخگویی نیازهای نوین بشر در تمام اعصار و قرون است و راه اجتهاد همیشه باز است.

نتیجه گیری

قانون روح و روان جامعه است. تنها قانونی که می‌تواند جامعه را به هدف نهایی و کمال انسانی برساند روحی است که خداوند در آن بدمد. اسلام نظام زندگی انسان و آخرین رسالتی است که خدای حکیم برای تامین منافع مادی و معنوی انسان و پیشگیری از سقوط و انحطاط او، ارزانی داشته است. این همان روحی است که پروردگار در کالبد جامعه انسانی دمیده است. مهم ترین امتیازات قانون دینی را به صورت زیر می‌توان فهرست کرد:

واضع قانون اسلامی خداوند است، که خالق انسان و عالم به نیازهای ثابت و متغیر اوست. حکمت الهی اقتضا دارد که قوانین متناسب با نیازهای انسان وضع نماید.

منابع قانون دینی (کتاب، سنت، عقل و اجماع، کاشف از کتاب و سنت) معتبر و قابل اطمینان است. تمام این منابع از یک منبع واحد (اراده الهی) الهام می‌گیرند، چون قرآن کلام خداست، گفتار و کردار پیامبر و ائمه معصوم (ع) نیز رنگ الهی دارد. فقها نیز بر اساس کتاب و سنت استنباط می‌کنند. در نتیجه، قانون اسلام بر محور کمال مطلق دور می‌زند، خداوند کمال مطلق و قانونگذار واقعی است، اراده خداوند منبع قانون، قرب پروردگار به او هدف قانون و رضای او مبنای قانون است.

اسلام دین جهانی است، قوانین آن برای همه جهانیان است، ویژگیهای قومی، منطقه ای و ملی در آن جایگاهی ندارد. «وما ارسلناک الا کافه للناس». (سبا (۳۴) / ۲۸)

اسلام به گونه ای خاص بین مقوله های ابدیت و تغیر جمع کرده است. هر چند اصول کلی دین ثابت اند، اما هیچگاه مسایل نوین از نظر آن دور نمانده است. اسلام در پرتو سازوکار اجتهاد اصیل قادر است در برابر مظاهر زندگی و رویدادهای تازه پاسخگو باشد، رکود و ایستایی در قاموس فقه پویا معنا ندارد.

قانون دینی ناظر به ابعاد زندگی مادی و معنوی انسان بوده، و همه فعالیت‌های اجتماعی بشر را در راستای تکامل نهایی و تأمین سعادت ابدی او قانونمند می‌سازد.

افغانستان از دیرزمان یک کشور دینی است، ۹۹ درصد مردم آن مسلمانند. اسلام در جامعه افغانستان از جایگاه والایی برخوردار بوده و برای مردم مسلمان کشور ما اصالت دارد. به همین دلیل بانیان قوانین اساسی گذشته کشور، خواسته یا ناخواسته، بر این امر تأکید ورزیده اند. این اصالت در مجلس قانونگذاری آینده کشور باید تجلی بیشتری پیدا کند. اسلام به عنوان مبنای اصلی قانونگذاری مورد اهتمام قانونگذار قرار بگیرد. البته، با رسمیت فقه جعفری در کنار فقه حنفی، نقش و عظمت اسلام

ناب بیش از پیش خود را نشان خواهد داد. چون فقه جعفری در پرتوسازوکار اجتهاد اصیل، از پویایی و بالندگی خاصی برخوردار است. کسانی که آگاهانه یا ناآگاهانه، این تشویش را در اذهان ایجاد می‌کنند که دین دیگر کارایی ندارد، باید منصفانه به سرنوشت آینده ملت بیاندیشند، واقعیتها را نادیده نگیرند، چون ملتی که نسل اندر نسل مسلمان بوده و یک دوره طولانی جهاد در راه دین را پشت سر گذاشته و بهای سنگینی در این راه پرداخت نموده اند، به این سادگی تسلیم خواسته‌های بیگانه از دین نهند شد. چنانکه تاریخ افتخار آفرین وطن عزیز مابترین گواه بر این مدعا است.

پی نوشت

-
- [۱] i. محمد بن الحسن الحر العاملي، وسایل الشیعه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا، ج ۱۸، ص ۴۱ ج ۵۲، ابواب صفات القاضی، باب ۴، عدم جواز القضاء والا فتاء یغیر العلم.
- [۲] ii. صبحی محمصانی، فلسفه قانونگذاری در اسلام ترجمه ابراهیم گلستانی، تهران سپهر، چاپ ۲، ۱۳۵۸.
- [۳] iii. میر محمد صدیق، فرهنگ، افغانستان در پیچ قرن اخیر، قم، موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۷۱، ج ۱ ص ۵۴۴.
- [۴] iv. قانون مجازات اسلامی ایران مصوب دوم خرداد ۱۳۷۵.
- [۵] v. قانون اساسی، ماده ۱ .
- [۶] vi. قانون اساسی، ماده ۲ .
- [۷] vii. قانون اساسی، ماده ۳.
- [۸] viii. قانون اساسی، ماده ۱۴۹.
- [۹] ix. قانون اساسی، ماده ۱۳۱.
- [۱۰] x. آل عمران (۳) / ۱۹ .
- [۱۱] xi. همان / ۸۵ .
- [۱۲] xii. بقره، ۲ / ۳۶؛ نساء، ۴ / ۱۶۳؛ شوری، ۱۳ / ۴۲ .
- [۱۳] xiii. سید محمد حسین طباطبائی، المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، (قم، دفتر انتشارات اسلامی بی تا)، ج ۳، ص ۱۸۸.
- [۱۴] xiv. المیزان پیشین، ج ۲، ص ۱۹۲.

- [۱۵] xv. روم، ۳۰ / ۳۰ .
- [۱۶] xvi. شوري، ۲۲ / ۱۳ شرع لكم من الدين ما وصي به نوحا والذي اوحينا اليك و ما وصينا به ابراهيم وموسي و عيسي ان اقيموا الدين و لا تتفرقوا فيه؛ مائده، ۵ / ۴۸ لكل جعلنا منكم شرعه و منهاجا؛ جاثيه، ۴۵ / ۱۸ ثم جعلنا علي شريعته من الامر فاتبعها و لا تتبعها و لا تتبع اهواء الذين لا يعلمون.
- [۱۷] xvii. H H- lireth and c – wright mills: from max weber Essays in sociology (new york: oxford university press pp. ۲۷۲-۲۷۴.
- [۱۸] xviii. lioyed: The idea of law pp ۴۷-۴۸.
- به نقل از محمد حسين ساکت، حقوق شناسي، مشهد، نخست، ۱۳۷۱، ص ۴۶۴.
- [۱۹] xix. دفتر همکاري حوزه و دانشگاه؛ در آمدي بر حقوق اسلامي، تهران، سمت، ۱۳۶۱ ج ۱ ص ۴۱.
- [۲۰] xx. همان، ص ۴۲.
- [۲۱] xxi. همان، ص ۵۷.
- [۲۲] xxii. ويل دورانت، تاريخ تمدن، تهران، انتشارات - و آموزش انقلاب اسلامي چاپ ۳، ۱۳۷۱ ج ۲، ص ۴۲۳ - ۴۲۳.
- [۲۳] xxiii. خواجه نصير الدين طوسي، اخلاق ناصري، تصحيح و تعليق مجتبي مينيوي، عليرضا حيدري تهران کتابفروشي علميه اسلاميه، ص ۲۱۱.
- [۲۴] xxiv. فلسفه قانونگذاري در اسلام، پشين، ص ۱۴ .
- [۲۵] xxv. ابن سينا، الشفاء: الالهيات، ۱ راجعه و قدم له الدكتور ابراهيم مذکور، قم مکتبته آيه العظمي المرعشي ۱۴۰۴ق، ص ۴۴۱ .
- [۲۶] xxvi. نصير الدين، طوسي " اخلاق ناصري، پشين، ص ۲۵۲.
- [۲۷] xxvii. ابونصر فارابي، سياست مدينه، ترجمه سيد جعفر سجادي، تهران، انجمن فلسفه و حکمت، ۱۳۵۸، ص ۱۵۵.
- [۲۸] xxviii. يوسف، ۱۲ / ۴۰؛ آل عمران ۳۰ / ۱۵۴؛ شوري، ۴۲ / ۱۰؛ مائده، ۴۴ / ۵ و ۴۶، جاثيه، ۴۵ / ۱۸.
- [۲۹] xxix. ريك نظريه سياسي اسلام، پشين، ص ۲۳۷.
- [۳۰] xxx. ژان ژاک روسو، قرار داد اجتماعي، ترجمه مرتضي کلانترين، تهران، آگاه، ۱۳۷۹، ص ۱۹۸.
- [۳۱] xxxi. همان، ص ۱۹۹.
- [۳۲] xxxii. منتيسکو، روح القوانين، ترجمه علي اکبر مهدي، تهران، امير کبير، چاپ ۸، ۱۳۶۸، ص ۸۷.

- [۳۳] xxxiii. همان ص ۷۲۵ - ۷۲۶.
- [۳۴] xxxiv. ر.ك مجيد خدوري و هربرت جي ليسيني، حقوق در اسلام، ترجمه زين العابدين رهنما، تهران، اقبال / فرانکلین، ۱۳۳۶، مقدمه اي که رابرت جکسون بر این کتاب نوشته است.
- [۳۵] xxxv. ر.ك امام خميني، ولايت فقيه، تهران، موسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني، ۱۳۷۳، ص ۶.
- [۳۶] xxxvi. سيد محمد حسين طباطبائي، الميزان، ترجمه سيد محمد باقر موسوي همداني، قم، دفتر انتشارات اسلامي بي تا ج ۱۶، ص ۱۷۷.
- [۳۷] xxxvii. سيد محمد حسين طباطبائي، اسلام و احتياجات واقعي هر عصر.
- [۳۸] xxxviii. سيد محمد حسين، طباطبائي، بررسیهاي اسلامي، به کوشش هادي خسروشاهي، قم دارالتبليغ، بي تا، ص ۱۷۹ - ۱۸۰ ص ۲۳.
- [۳۹] xxxix. محمد الحسيني، الامام الشهيد السيد محمد باقر الصدر، بيروت دارالفرات، ۱۴۰۱ ق. ص ۳۵۵.
- [۴۰] xl. بررسیهاي اسلامي، پشین، ص ۱۸۰.
- [۴۱] xli. الامام الشهيد السيد محمد باقر الصدر، پشین، ص ۳۵۶.
- [۴۲] xlii. محمد بن الحسن، طوسي، الامالي، قم دارالثقافه، ۱۴۱۴ ق، ج ۱ ص ۱۶۱.
- [۴۳] xliii. محمد بن الحسن، الحر العاملي، بيروت دارالاحياء التراث العربي، ج ۱۸ ص ۹۹.
- [۴۴] xliv. سيد محمد باقر صدر، اقتصادنا، بي جا، المجمع العلمي للشهيد صدر، محرم الحرام الطبعه الثانيه ۱۴۰۸ ق، ص ۷۲۴-۷۲۵.
- [۴۵] xlv. همان، ص ۷۲۶.
- [۴۶] xlvi. استفراغ الوسع في استنباط الاحكام الشرعيه عن ادلتها التفصيليه.
- [۴۷] xlvii. محمد بن الحسن، الحر العاملي، وسایل الشيعه، پشین، ج ۱۸، ص ۴۱، ح ۵۲، ۶، ابواب صفات القاضي.
- [۴۸] xlviii. محمد بن يعقوب كليني، اصول كافي، تهران، انتشارات علميه، بي تا، ج ۱ ص ۷۷ حديث ۱۸۰.
- [۴۹] xlix. همان.
- [۵۰] l. خميني، روح الله، ولايت فقيه، تهران موسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني، ۱۳۷۳، ص ۲۱، ج ۱، ص ۲۳۳.
- [۵۱] li. ابن سينا، الهيات، ص ۵۶۶.

-
- [۵۲]lii. اصول کافی، پشین، ج ۱، ص ۷۵، ح ۱۹ کتاب فضل العلم.
- [۵۳]liii. محمد باقر، مجلسی، بحارالانوار، لبنان - بیروت، مؤسسه الوفا، ۱۴۰۴ ق.
ج ۲، ص ۹۰ .